

بگویند، چه می فهمد؟ مضیق می فهمد، «إذا أصابك مع الرطوبة المسرية» این را می فهمد. پس ارتکاز گاهی توسعه باعث توسعه می شود مثل این جا. گاهی باعث تضییق می شود، این ارتکاز می فرماید که ..

س: ??

ج: نه این ها قدر ??? نیست.

«و هذا الإرتکاز یوجب انفهام ذلك من الخطاب الشرعی» این ارتکاز، این مرتکز لدی العرف موجب می شود انفهام ذلك یعنی آن موسع از خطاب شرعی در قذارات تعبدیه نیست. این «و ینبقی أن یعلم نکتین» این غلط نیست ادباً، نکتین یا نکتتان باید بگوئیم این جا. و صلی الله علی محمد.

جلسه ۳۲

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«و ینبقی أن یعلم نکتتان، النکته الأولى أنه قد یكون الارتکاز باطلاً شرعاً بطلان منشأه و لكن لا یضر باعتبار الظهور الناشئ منه نظیر ما افاده السید الامام رحمه الله علی ما تقریر ابجائه حیث قال: عند ما کان بصدد اثبات عدم التداخل فی الاسباب»

در ذیل این منشأ پنجم که ارتکاز عرفی باشد دو نکته را بیان می فرمایند. نکته اولی این است که ارتکاز عرفی، این موجب پیدایش ظهور توسعه ای یا تضییقی می شود ولو این که این ارتکاز از نظر شرع ارتکاز باطلی باشد و شارع آن را قبول نداشته باشد، اما چون وجود دارد، این ارتکاز در ذهن ما وجود دارد و موجب پیدایش این ظهور می شود، ظهور که پیدا شد حجت است ولو منشأ آن یک امر غیر صحیحی باشد، ولو منشأ آن یک امر باطلی باشد. بالاخره ظهور پیدا شده. همان طور که در بحث مفاهیم اگر یاد آقایان باشد در اصول در بحث مفاهیم، آن جا علما می گویند بحث در مفاهیم این است که آیا مثلاً شرط یا وصف یا غایت یا چه یا چه، ظهور در مفهوم دارند یا ندارند و الا اگر ظهور داشته باشد، آن مفروعٌ عنه است که حجت است. کلام در صغری است که ظهوری وجود دارد یا نه؟

و الا اگر ظهور مفروض شد حجیت آن مسلم است. حالا این جا هم همین حرف زده می شود، می گوئیم اگر به سبب یک ارتکازی یک ظهوری پیدا شد؛ توسعه ای یا تضییقی، این ظهور دیگره حجت است ولو آن ارتکاز باطل باشد. بالاخره این کلام این ظهور را پیدا کرده است. مثلاً فرض کنید حالا از باب مثال عرض می کنم، مثلاً فرض کنید که متکلمی می داند که این واژه توی این محیط واژه عربی است، این آدم های عجم، این ها این عربی را این جور معنی می کنند؛ به غلط. این جا اگر این شخص بیاید بدون اقامه قرینه آن واژه را به کار ببرد، همان که این آدم ها به غلط می فهمند حجت است. برای این که می گویند تو می دانستی که این واژه را مردم این جا همین جور خیال می کنند در لغت عرب معنای این واژه این است. تو هم که متکلم هستی می دانستی، نصب قرینه هم نکردی که آن ها این جور معنا نکنند یا به آن ها تنبیه نکردی، اطلاع ندادی، نگفتی. پس بنابراین همین که ظهور پیدا شد این حجت است ولو این که...

می فرماید: «آنّه قد یكون الإرتکاز باطلاً شرعاً» یک ارتکازی ممکن است شرعاً باطل باشد، چرا؟ لبطلان منشأ آن ارتکاز در نزد شارع. «و لکنه لایضر باعتبار الظهور الناشئ منه» اما این بطلان ارتکاز، این مضر است به اعتبار ظهوری که ناشی از آن ارتکاز می شود نیست، چون فرض این است که این ظهور محقق شده، پیدایش پیدا کرده. حالا مثالی برای این ذکر می کنند، مثالش که حضرت امام قدس سره این مطلب را هم فرمودند، همین کبری که الان گفتیم در کلام حضرت امام قدس سره هست در این بحث. خب در اصول در ذیل بحث مفاهیم یک بحثی داریم که «اذا تعددت الشرط و اتحد الجزاء» آیا در این موارد تداخل اسباب هست یا نیست؟ تداخل مسببات هست یا نیست؟ مثلاً فرموده است که اگر فاره ای در بئر افتاده، فرمودند مثلاً عشرة دلاء چه کار کنید؟ نرح کنید. یک روایت دیگر فرموده است که اگر مثلاً فلان شیء در بئر افتاد عشرة الدلاء نرح کنید. خب این جا تعددت الشرط. یکی افتادن موش است که آن روایت گفته ده دلاء و دلو نرح کنید، آن روایت دیگر هم مثلاً فرموده است که اگر عذره افتاد، عذره متنجسه افتاده، آن هم گفته ده دلاء نرح کنید. حالا صحبت این است که آیا این جا تداخل اسباب است، اگر هم موش مرده افتاد و هم آن عذره متنجسه افتاد معاً، یا متعاقباً قبل از این که آن عشرة الدلاء را انجام داده باشیم، آیا این دو تا سببها تداخل می کنند که یک سبب واحد حساب بشوند یا نه؟ هر کدامشان... اگر دو تا سببها تداخل کنند پس بنابراین یک عشرة الدلاء به عهده ما می آید چون دو تا سببها شدند یک سبب، کسی مثلاً هم خوابیده، هم بول کرده، آیا «اذا نمت توضاً، اذا بولت توضاً» این دو تا سببها تداخل می کنند که کأن سبب واحد

حساب بشود؟ این مال تداخل اسباب است. تداخل مسببات این است که نه، هر کدام از سبب‌ها یک وظیفه‌ای را به گردن ما می‌آورند اما در مقام امتثال تداخل می‌کنند، یکی را بیاوری کفایت می‌کند. یعنی دو تا تکلیف به گردن شما آمده جدا جدا، اما مسببات تداخل می‌کنند با یک... مثلاً هم حائض بوده، هم جنب بوده، هم نفساء شده، همه این‌ها و برای هیچ کدام غسل نکرده، حالا یک غسل می‌رود می‌کند به نیت همه. این تداخل مسببات می‌شود، حالا در این بحث که بحث مهمی هست در اصول، در این بحث... مرحوم امام قدس سره یک وجهی را ابتدائاً ذکر می‌کنند برای این که در این جا تداخل مسببات نیست، تداخل اسباب هم نیست. به چه بیان؟ به این بیان که می‌فرمایند وقتی که شارع می‌فرماید که اگر مثلاً موش مرده افتاد در بئر، ده دلاء بکش، ده دلو بکش، نرح کن، ظاهر مطلب این است که بین این قرار گرفتن موش مرده در این آب بئر، با ده دلو کشیدن یک رابطه‌ای وجود دارد، اگر رابطه نداشت این حکم گزاف بود، برای چی اگر این افتاد باید ده دلو کشید؟ معلوم می‌شود یک رابطه‌ای وجود دارد. آن جایی هم که فرموده اگر عذره نجسه افتاد ده دلو بکش، آن جا هم نشان می‌دهد که بین قرار گرفتن عذره نجسه در بئر، بین آن و ده دلو کشیدن چیست؟ رابطه وجود دارد و الا لکان گزافاً. برای چی وقتی این جور. پس این‌ها رابطه دارند. حالا که رابطه دارند، این تناسب این که هم آن رابطه دارد با ده تا کشیدن، هم آن یکی دیگر رابطه دارد با ده تا کشیدن، پس نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که تداخل نیست، هم دو تا ده تا، هم به خاطر این که موش افتاده ده تا باید بکشی، هم به خاطر این که عذره نجسه افتاده باید ده تا بکشی. قضائاً و اقتضائاً به این که این تنهایی، این عامل، این شرط با این جزاء رابطه دارد، این شرط دیگر هم با همین جزاء رابطه دارد. پس این اقتضاء می‌کند که... برای توجیه این که و استظهار این که تداخل مسببات نیست، این بیان گفته می‌شود.

امام قدس سره می‌گویند نه، ظاهراً یا مثلاً ممکن است کسی بگوید این بعید است که منشأ این استظهار این باشد. بلکه منشأ استظهار چیه؟ این تناسب منشأ استظهار نیست، بلکه منشأ استظهار یک امر آخری است باید آن را بگویند، مردم در زندگی روزمره خودشان می‌بینند که هر سببی مسبب جدای خودش را دارد، اثر جدای خودش را دارد. هر سببی مسبب خاص خودش را دارد، اثر خودش را می‌گذارد. پس وقتی تعدد اسباب شد قهراً تعدد مسببات می‌شود، هر کدام اثر ویژه خودش را می‌گذارد، چون می‌بینند تعدد اسباب در تکوین، موجب تعدد مسببات و معلولات است از این جهت توی ارتکازشان این است که پس افتادن موش مرده سبب برای کشیدن ده تا است و آن را ایجاد می‌کنند. افتادن آن عذره نجسه آن هم یک سبب است، پس مسبب خودش را ایجاد می‌کند. از باب این که

در تکوین می بینند تعدد اسباب موجب تعدد مسببات و معلولات می شود این جا هم می گویند خب ظاهر این است که این سبب است، آن هم سبب است پس هر کدام مسبب جدای خودش را دارد. حالا این جا این حرف را ایشان زدند، فرمودند این علت است، درست است این ارتکاز غلط است چون ما گفتیم نباید علت تشریحی را و اعتباری را با علت تکوینی مقایسه کرد. این ارتکاز غلط است که باب علت اعتباری و موضوعات در حقیقت علت هم نیستند، موضوعات هستند، این ها حسابش با علت تکوینی مختلف است، جدا است و معنا ندارد و غلط است از نظر استدلالی و برهانی که ما امور اعتباری و قانونی را با امور تکوینی مقایسه بکنیم، احکام آن جا را بخواهیم این جا بیاوریم. این غلط است. اما در عین حال با این که این غلط است، این ارتکاز غلط است، اما چون مغروس در اذهان عامه مردم هست از این عبارت شارع که به آن ها القاء شده و آن عبارت شارع که به آن ها القاء شده این جور برداشت می کنند، این ظهور دیگه حجت است، در این مسأله وقتی جواب این حرف را خواستند بدهند، این کبری را به کار گرفتند. این کبرایی که ما این جا به عنوان نکته اولی در این کتاب ذکر شده. حالا می فرمایند....

س: بحث الغاء خصوصیت نیست.

ج: نه نیست، در پایان می گوئیم بله الغاء خصوصیت نیست، می خواهیم این جا چه بگوئیم؟ می خواهیم بگوئیم... این مثال درست است برای الغاء خصوصیت نیست اما می خواهیم این را بگوئیم که ارتکاز ولو غلط باشد می تواند یک جایی موجب الغاء خصوصیت و ظهور بشود و اشکالی ندارد.

می فرمایند که: «نظیر ما افاده السید الامام رحمه الله علی ما تقریر ابحاثه» که این جواهر الاصول این جا آدرس داده شده، قهراً توی بقیه تقاریر هم هست، این تقریر جواهر الاصول مال مرحوم آقای لنگرودی یک امتیازاتی دارد، من جمله این است که مطالب را بازتر، روشن تر خیلی جاها و مبسوط تر ایشان تقریر کرده و فرموده.

«حيث قال عند ما كان بسبب عدم تداخل في الاسباب» در آن جایی که ایشان به صدد اثبات عدم تداخل در اسباب و مسببات است، آن جا فرموده. فرموده: «إنَّ المناسبةَ العرفيةَ بين الشرط و الجزء موجبةٌ لتقديم ظهور اطلاق الشرط على اطلاق الجزء» فرموده مناسبت عرفیه بین شرط و جزء موجب می شود که مقدم بشود و مقدم داشته بشود ظهور اطلاق شرط بر اطلاق جزء. اطلاق شرط این است که می گوید اگر فاره میته؛ موش مرده افتاد در آب، ده دلاء بکش سواءً این که این افتادن موش مسبوق به افتادن چیزهای دیگر باشد یا نباشد، مقارن باشد یا نباشد، ملحق باشد یا

نباشد. این اطلاق دارد. پس می‌گویید این در هر حالتی بود شما برای این باید ده تا بکشی، این اطلاق شرط. اطلاق جزاء می‌گوید چی؟ اطلاق جزاء این است که فرموده این کار را انجام بده، این ده دلاء را انجام بده ولو این که به حسب اطلاق این است که... مقتضای اطلاق این است که همین ده تا انجام دادن، نگفته دوباره، نگفته مکرراً، گفته این ده تا دلاء کشیدن را تحقق ببخش، خب ظاهر این این است که یک بار هم شما به خاطر... ولو اسباب متعدد بوده یک بار که بکشی این را انجام دادی، این اطلاق را محقق کردی، یعنی ده تا کشیدن محقق شده چون نگفته مکرر، چون نگفته متعدد، گفته این را انجام بده، خب انجام دادم دیگر. پس یک اطلاقی هم جزاء دارد که مقتضای اطلاق جزاء چیست؟ این است که شما به یک بار می‌توانی بسنده بکنی، مثلاً اگر مولی گفت اکرم العالم، و در کلام دیگرش گفت اکرم الهاشمی، این را مولی گفت، اگر شما این اکرم العالم و اکرم الهاشمی، خب آن موضوعش عالم است، آن موضوعش هاشمی است، آن دلالت می‌کند که علم موجب می‌شود که اکرام بکن، آن دلالت می‌کند که هاشمی بودن موجب اکرام است، حالا اگر شما یک عالم هاشمی را پیدا کردی او را اکرام کردی هر دو را امتثال کردید دیگه، لازم نیست که بیایی یک دفعه یک هاشمی جدا پیدا کنی اکرام بکنی، یک عالم جدا پیدا کنی اکرام بکنی، یا همین هاشمی را دو دفعه اکرام بکنی. وقتی عالم هاشمی وارد مجلس شد بلند شوی بگویی این برای هاشمی بودن تو، بنشین دوباره بلند بشوی بگویی این برای عالم بودن تو، نه، چون نگفته مکرراً، گفته اکرم. این که گفته اکرم و اطلاق دارد، نگفته مکرر، متعدد، باعث می‌شود که امتثال به یک وجود موجود بشود. خب ما وقتی نگاه می‌کنیم به اطلاق جزاء می‌بینیم می‌شود به یکی بسنده کرد، اما از آن طرف وقتی شرطها را می‌بینیم که او گفته اگر این جوری شد کذا، اگر آن جوری شد کذا، شرطها چون متعدد است و تناسب بین شرط و جزاء اقتضاء می‌کند که آن هم متعدد بشود فلذا ظهور شرط را در تعدد مقدم می‌داریم بر ظهور جزاء در اطلاق یکی که باید بکند و می‌گوییم که چی؟ می‌گوییم نه باید متعدد باشد. پس اسباب تداخل نکردند، مسببات هم می‌گوییم باید متعدد باشند.

س: ... هاشمی و عالم داخل هم هستند، اما اگر بگوییم هاشمی و نحوی را اکرام بکن...

ج: خب یک هاشمی نحوی پیدا کردیم. مگر آقای هاشمی نحوی نداریم. یک هاشمی نحوی پیدا می‌کنی یک بار اکرامش می‌کنی.

س: ...

ج: هر چه شما مثال بزنی که تداخل می‌کند همین جور است. حتی توی نمازها الان توی رساله‌های عملی توی عروه هم هست، خیلی بزرگان هم فرمودند که دو رکعت نافله مغرب را می‌شود به شکل نماز غفیله خواند، یعنی لازم نیست شما شش رکعت بخوانی؛ چهار رکعت برای نافله مغرب، دو رکعت جدا هم برای نافله غفیله، دو رکعت از همان نافله مغرب را به شکل غفیله انجام بده. چرا؟ این هر دو می‌شود. این مصداق هر دو است. نافله مغرب چیست؟ دو رکعت نماز که حمد و سوره می‌خوانی و فلان می‌کنی. غفیله هم این است که دو رکعت بخوانی این آیه و این جور این کار را بکنی. هر دو تداخل می‌کند در یک چیز.

س: تنزیه چاه...

ج: مگر نگفته ده تا بکش، خب من ده تا کشیدم دیگر.

س: استاد مثل ...

ج: آهان، پس خود ده تا بکش به همین محقق می‌شود منتها چی جلوی ما را این جا می‌گیرد؟ این بیان می‌گوید چی جلوی ما را می‌گیرد؟ این می‌گیرد که آن روایتی که گفته اگر موش مرده افتاد ده تا بکش، ظاهرش این است که بین افتادن موش مرده و ده تا کشیدن یک رابطه است و الاجزاف می‌شود. آن هم که گفته اگر عذره نجسه افتاده ده تا بکش، دلالت می‌کند بر این که بین افتاده عذره نجسه و ده تا کشید رابطه است. چون بین این و ده تا کشیدن رابطه است، بین آن هم و ده تا کشیدن رابطه است، این باعث می‌شود که بگوییم خب پس دو تا چیز تناسب این جا ایجاد شده، دو مناسب این جا ایجاد شده پس دو تا هم کشیدن باید در این جا تحقق پیدا بکند.

می‌فرماید که: «موجبةً لترتيب ظهور اطلاق الشرط» که تعدد را اقتضاء می‌کند بر اطلاق جزاء که یکی بودن را اقتضاء می‌کند. «فیدرک العرف بفطرته و ارتكازه» عرف در این جا به سبب فطرت و ارتكازش که در مغروس است که تناسب‌ها وقتی متعدد شد باید جزاءها هم متعدد بشود یدرک چی را؟ این را که «أنه يتعدد الجزاء عند تعدد شرطه» این را درک می‌کند که جزاء عند تعدد شرط، تعدد پیدا می‌کند. «ثم» این را امام ابتدائاً فرموده که به این بیان ممکن است بگوییم که تداخل اسباب نمی‌شود، قهراً تداخل مسببات به این معنا که مسببات مختلفی به دوش می‌آید.

«ثم استشكل عليه بأنه من البعيد أن يكون الارتكاز العرفي لأجل المناسبة بين الشرط و الجزاء» البته بعید است که این ارتكاز عرفی، این ارتكازی که می‌فهمد حالا که شرط متعدد است جزاء هم باید متعدد باشد، بعید است که این

ارتکاز و این فهم به واسطه چی باشد؟ این مناسبت باشد که توضیح دادیم. این بعید است. «بل أن مقایسه التشریح علی التکوین اورث هذا الارتکاز» نه تناسب است، بلکه مقایسه تشریح و تقنین با تکوین، آن چه که در عالم کون رخ می دهد مقایسه این تشریح با آن باعث شده بگویند بین آن جا وقتی سببها مختلف می شود، علتها مختلف می شود و ویروس مثللاً.... ویروس های مختلف بود، دردهای مختلف ایجاد می شود. باد می آید، باران می آید، زلزله می آید، هر کدام سبب مختلف است چیزهای مختلف ایجاد می کند. چون می بینند در تکوین این جوری است این جا هم می گویند خب یک سبب افتادن موش است، یک سبب افتادن عذره نجسه است، یک سبب مثللاً فلان امر است، یک سبب فلان، پس هر کدام یک مسبب جدا هم دارد دیگر. این سبب این است، نه آن تناسب.

می فرمایند که: «بل أن مقایسه التشریح علی التکوین اورث هذا الارتکاز» نه آن مناسبت. «لأن العلل الخارجیة» چطور این مقایسه تشریح و تکوین باعث شده؟ می فرمایند چون علل خارجی به مرثا و مسمع مردم است، ناس است و عرف است. «فهم یرون أن کل علة تؤثر اثرأ غیر ما تؤثره الأخری» می بینند هر علتی یک اثری می گذارد غیر اثری که علت دیگر می گذارد. «فأورث هذا ارتکازاً لهم فی باب التشریح» این مشاهده آن جا یک ارتکازی را برای آنها در عالم تشریح هم پدید می آورد که این جا را هم همان جور محاسبه می کنند. «بحیث إن قدح هذا الامر فی اذهانهم عند تعدد العلل و الاسباب الشرعیة» به جوری این ارتکاز در نفوس آنها قرار می گیرد که همین امر منقح می شود و پیدایش پیدا می کند در اذهان عقلاء نزد تعدد علل و اسباب شرعیه. وقتی علل و اسباب شرعیه هم تعدد پیدا می کند توی ذهن آنها می آید که این جا هم مثل تکوین باید معلول هایش هم تعدد پیدا بکند و مسببات هم متعدد بشود. می فرماید علت این است.

«ثم استشکل علیه» به این مطلب که پس این به درد نمی خورد، آن تناسبی که شما گفتید، آن تناسب که درست نیست، علت این است، این هم که یک امر درستی نیست. ایشان فرموده «فاجابت عنه بآنا و إن ابطلنا قیاس التشریح علی التکوین» اگر چه ما گفتیم که این غلط است که ما تشریح را به تکوین بخواهیم قیاس کنیم و بسنجیم «و مقتضاه عدم صحة هذا الارتکاز العرفی» و مقتضای بطلان قیاس تشریح به تکوین، عدم صحت این ارتکاز عرفی است که می گویند هر چیزی در علل تکوینی هست باید در علل تشریحی هم باشد. این ارتکاز غلط است. «إلا أنه حیث اورث ظهوراً عرفیاً للكلام فلا بد یان یتبع» الا این که همین ارتکاز غلط و باطل که این جا منشأ شده که «اذا وقعت الفارة فی البئر فانزح عشرة دلاء» آن جا هم گفته «اذا وقعت العذرة النجسة فی البئر فانزح عشرة دلاء» این جا

می گویند خب پس این افتادن موش یک علت، افتادن عذره نجسه یک علت، پس آن علت معلول خودش را دارد، این علت هم معلول خودش را دارد، پس بنابراین اینها تداخل نمی کنند مثل این اگر در خارج آن ویروس می آمد این بیماری را ایجاد می کرد، آن ویروس می آمد این بیماری را ایجاد می کرد این هم مثل آن جاست. این ارتکاز غلط است ولی چون در ذهن شان هست از کلام مولی این را می فهمند، این ظهور را دارد. حالا که این ظهور درست شد، ظهور حجت است دیگر، حالا هر جا می خواهد پیدا شده باشد.

س: این ظهور است یا بحث عقلی است؟ یعنی الان این ارتکاز باعث ظهورگیری از دو تا روایت شد یا نه؟

ج: بله ظهورگیری شد، یعنی آن جا می فهمند که این چیست؟ این علت است برای این که این انجام بشود. یعنی می فهمند که مولی دارد می گوید اگر این شد باید این را انجام بدهی.

س: دو باره باید انجام بدهی؟

ج: نه، حالا آن تداخل مسببات یک چیز دیگری است. یعنی دو تا تکلیف آورد. نه یک نزع عشرة دلاء معلول آن است. نه، دو تا. اما حالا دو تا شد در مقام عمل تداخل می کند آن در داخل مسببات است. پس اسباب تداخل نکرد. یعنی دو تا چیز را به دوش آورد. این در بحث تداخل اسباب و مسببات، از تداخل اسباب یعنی اصلاً یک چیز به دوش می آورد. عدم تداخل اسباب یعنی نه یک چیز نمی آورد دو چیز می آورد. خب حالا دو چیز آورد، حالا من در مقام امتثال می توانم هر دو را با یک چیز انجام بدهم یا نه؟ آن تداخل مسببات است. اگر گفتیم می شود، تداخل مسببات است، اگر گفتیم نمی شود، تداخل مسببات هم نیست باید تکرار بکنید. مثلاً ما در باب غسل یا در باب وضو به فرمایش بزرگان از ادله خارجی فهمیدیم تداخل مسببات هست. چون روایات داریم که اگر جنب بود و حائض بود و چه بود و چه بود، همه گفته با یک بار. اگر حائض بود و مسح میت کرد با یک بار. این روایت چون داریم پس تداخل مسببات شده، اما اگر یک جا دلیل خارجی نداشته باشیم نه، می گوئیم تداخل مسببات... دو تا تکلیف به دوش من آمده هر کدام را جدا باید انجام بدهم.

س: عدم تداخل حکم عقلی است یا ارتکاز عرفی است؟ عقل دارد حکم می کند که هر علتی یک معلول خاص خودش را دارد.

ج: نه، آن که عقلاء در عالم خارج می بینند با چشم شان رؤیت می کنند، تجربه می کنند، هر علتی معلول خودش را دارد. می بینند این را، کار به عقل نداریم می بینند این را، به مرثا و مسمع منهم دارند می بینند. هر علتی پدیدار می شود معلول خودش را جدا دارد، اثر خودش را جدا دارد. چون آن که مانوس به ذهن شان این است که علل تکوینی است وقتی شارع هم می گوید اگر این افتاد این جور، اگر آن افتاد، می فهمد این علت است و معلول خودش را دارد، آن علت هم معلول خودش را دارد.

خب «إلا أنه حيث اورث ظهوراً عرفياً للكلام فلا بد بأن يتبع وأن الظهور هو المتبع في امثال المقام» چرا باید متبع بشود؟ می فرمایند چون در امثال مقام که کلام است آن که متبع است ظهور است و این ظهور هم فرض این است که محقق شده. «و لا ينظر الى منشأ حصوله» آن که متبع است نفس ظهور است، و نظر نمی شود به منشأ حصول این ظهور که منشأ آن چی بوده. «و إلا لأوجب الاشكال في كثير من الظهورات» اگر ما بخواهیم به مناشئ ظهورات توجه کنیم، بسیاری از این ظهورات را باید بگذاریم کنار. چون بسیاری از این ظهورات براساس یک ذهنیاتی در عرف پیدا می شود که آن ذهنیات ممکن است درست هم نباشد. پس کل الملاك، ظهور کلام است. منشأ ولو باطل باشد.

«و هذا» بعد حالا این مطلبی که این آقا به ذهن شان آمد و فرمودند که این بحث ربطی به الغاء خصوصیت نداشت، این همین است که حالا این جا می فرمایند. «و هذا و إن لم يكن مرتبطاً بالغاء الخصوصية» این مثالی که ما آوردیم و این نکته ای که داریم می گوییم، این به الغاء ربط ندارد، مثال و حرف های امام به الغاء خصوصیت ربط نداشت. نه، این را برای چی آوردیم؟ می خواهیم بگوییم اگر یک جایی یک ارتکازی موجب الغاء خصوصیت شد و آن ارتکاز واقعاً صحیح نبود، این مضر به حجیت آن الغاء خصوصیت نیست. منتها چون این حرف را امام در آن جا بیان فرموده و از افاضات ایشان است این را به این عنوان ذکر کردیم.

س: ثمره بحث مان از مناشئ ظهور آن وقت چه می شود؟

ج: بر این است که توجه کنیم خیلی جاها اگر این منشأ هست بفهمیم ظهور وجود دارد.

س: اگر توجه به منشأ نکنیم ظهور ندارد؟

ج: نه، گاهی توجه وقتی به منشأ نداشته باشد، فقیه درک ظهور نمی‌کند. این کمکی به فقیه است که بفهمد این مناشی است، پس این جا ظهور ممکن است باشد.

س: استاد یعنی شارع نمی‌تواند توی مناشی ظهور دخالت کند...

ج: دخالت به معنا، می‌تواند جلوی آن را بگیرد به این که اقامه قرینه بر خلاف آن بکند. شما هم می‌توانید، اقامه قرینه بر خلافش بکنید.

«هذا و إن لم یکن مرتبطاً بالغاء الخصوصية بل هو استظهار عرفی» بلکه این یک استظهار عرفی است یعنی این عدم تداخل اسباب یک استظهار عرفی است در قضایای شرطیه که منشأ این استظهار عرفی هم چیست؟ «قیاس التشریح بالتکوین» است.؟؟ که گفتیم یعنی قیاس تشریح در ذهن مردم به تکوین، می‌گویند آن جا تعدد علل موجب تعدد معلول می‌شود، پس در تشریحات هم تعدد شرط موجب تعدد جزاء می‌شود.

«إلا أن ما أفید» درست است این مربوط به آن جا است «إلا أن ما أفید من الكبرى الكلية» که آن کبرای کلی چیست؟ این است که «أن الظهور إذا انعقد یكون معتبراً و حجةً و إن كان منشأه باطلاً» این مطلب و این کبرای کلی «یجری فی الغاء الخصوصية ایضاً» که اگر منشأش هم باطل بود لا بأس.

«فقد یكون الارتکاز المنشأ لإلغاءها» پس گاهی می‌باشد ارتکازی که منشأ برای الغاء خصوصیت است «امراً غیر صحیح و مع ذلك صح الاعتماد علی الظهور الناشئ منه» اما بر ظهوری که ناشی از همین ارتکاز بشود می‌شود اعتماد کرد و استناد کرد و آن حجت باشد بین ما و خدای متعال.

س: همین عدم نصب قرینه امضای شارع است برای این ارتکاز غلط؟

ج: نه نه، این است که ظهوری پیدا شده، ظهور هم عند العقلاء حجت است، شارع هم از ظهور ردع نکرده حجیت ظواهر را، شارع کاری به آن منشأ ندارد، ممکن است آن را هم ابطال کند، اعلام کند که آن باطل است، ولی بالاخره وجود دارد در ذهن مردم. حالا که وجود دارد... مثلاً در باب بعضی چیزها مثلاً شیربها، شیربها شرعیت ندارد. آن وقت‌ها مرسوم بود، حالا دیگر مثل این که الحمد لله برداشته شده. ولی این کلمه باعث می‌شد که توی این عقدنامه‌ها یک چیزی که می‌نوشتند به واسطه آن، معنای این عبارت می‌شد همان شیربها. خب آن غلط است ولی بالاخره این ظهور دارد دیگه. این ظهور حجت است.

جلسه ۳۳

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

«النكته الثانية: لا بد لإلغاء الخصوصية بالإرتكاز العرفى من ثبوته بمثابة يوجب الظهور فى عدم الخصوصية و الإنتفاء الإحتمال المعتد به عقلاً ثبوتاً بالفرق بين المورد النص و غيره».

نکته دومى که در بحث منشأیت ارتکاز برای القاء خصوصیت بیان می‌فرمایند این است که باید درجه این ارتکاز به حدی بالا باشد که واقعاً موجب ظهور بشود برای دلیل. و الا مطلق ارتکاز، ارتکازهایی که ضعیف است به جوری که مغفول عنه هست بسیاری از اوقات، و اگر بخواهد انسان به آن توجه کند باید فکر کند، تأمل کند تا بگوید آره این جوری است. آن‌ها موجب ظهور نمی‌شود، آن موجب ظهور می‌شود که به حدی از وضوح و جلاء در اذهان متعارف عرف وجود دارد که مثل قرینه حافه حساب می‌شود، این جور قرائن بله موجب ظهور می‌شود، ظهور کلام می‌شود و همین که این جا توی پرانتز این نکته را عرض بکنیم که بعضی دوستان سؤال می‌کردند که فرق مثلاً الغاء خصوصیت با تنقیح مناط مثلاً چیست؟ در تنقیح مناط و این‌ها ظهور برای کلام، یعنی برای اصل پیدا نمی‌شود نسبت به فرع، نه معنای اصل همان است که فهمیده می‌شود از آن، توسعه ندارد، منتها ما علت حکم را در آن جا چون به دست می‌آوریم می‌گوییم این علت در آن جا هم وجود دارد پس حکم هم در آن جا وجود دارد. مثلاً شارع فرموده الخمر حرام، الخمر حرام شامل فقاع نمی‌شود، شامل الکل نمی‌شود، ظهوری در این ندارد. اما ما علت حرمت خمر را می‌گوییم چیه؟ اگر رفتیم به دست آوردیم علت حرمت خمر اسکار است، بعد دیدیم این اسکار در فقاع موجود است، در الکل موجود است می‌گوییم حکمی که آن جا هست، پس آن جا هم هست. نه این که معنای الخمر حرام یک معنایی است که شامل فقاع هم می‌شود. یا شامل الکل هم می‌شود، ظهور درست نمی‌کند برای آن، این در تنقیح مناط این جوری است، اما در الغاء خصوصیت می‌گوییم اصلاً معنا همین است. وقتی می‌گویی «الرجل إذا شک بین